

## راز ماندگاری یک جنبش

(بحثی در نقد جنبش دوم خرداد)

نکته اول- در مطالعه جوامعی همچون جامعه ایران که تحولات اجتماعی مختلفی را پشت سر گذاشته‌اند، گاه دیده می‌شود که یک جنبش اجتماعی با وجود آغازی مناسب و فراگیر، پس از چندی دچار افت و خیز شده و در نهایت نیز تنها نامی از آن جنبش و رهبران باقی مانده است. همچون رگبار بارانی که در مدتی کوتاه با شدت بر سر همه می‌بارد و تنها ساعتی بعد، اثری از آن همه ریزش باران و غرش آسمان و جاری شدن جویبار آب بر زمین، باقی نمی‌ماند. چگونه است که در دنیای مغرب زمین، جنبش‌های اجتماعی در نهایت منجر به توسعه یافتگی این جوامع شده و آثار خود را برای همیشه در این جوامع باقی گذارده‌اند. لیکن در جامعه‌ای همچون ایران، بارها شاهد بروز و ظهور جنبش‌های اجتماعی بوده‌ایم که در نهایت نیز جز خاطره‌ای خوش از آنها باقی نمانده است. هر کدام از این جنبش‌ها پس از فراز و فرودهای فراوان، در نهایت همچون رودی خروشان که از پس عبور از دامنه کوه، اندک اندک از سرعت آن کاسته شده و در نهایت به مردابی خاموش تبدیل می‌گردد، به فراموشی سپرده شده، رهبران آن یا روانه زندان و تبعید شده‌اند، یا به مرگی نامنتظر دچار گشته‌اند و یا در انزوا، روزگار سالخوردگی خود را سپری کرده‌اند. برآستی راز ماندگاری این جنبش‌ها در دنیایی که اینک مدرن خوانده می‌شود و در مقابل، غربت و گاه استحاله این جنبش‌ها در دیار ما چیست. بر این اساس و به بهانه نقد جنبش دوم خرداد، نگارنده قصد دارد در ادامه و به فشرده‌گی، تنها به یکی از وجوه علل ناکامی این جنبش‌ها در جامعه ایران بپردازد.

تحولات اجتماعی معمولاً در سه سطح در جامعه مطرح می‌گردند و میزان ماندگاری آنها نیز منوط به آن است که در کدامیک از این سطوح سه‌گانه متوقف شده باشند.

- پایین‌ترین سطح، سطح فرهنگ اجتماعی است. به عبارت دیگر ماندگارترین سطحی که یک تحول اجتماعی ممکن است در آن رسوخ کند، سطح فرهنگ است. معنای این سخن آن است که یک تغییر یا تحول اجتماعی هنگامی در سطح جامعه تثبیت خواهد شد که ابتدا در ذهنیت جمعی مردم و به عبارت کلان‌تر در فرهنگ مردم وارد شده باشد و بتواند با سایر پارادایم‌های ذهنی مردم آن جامعه در یک منظومه فکری قرار گیرد و از سوی سایر عادات و رفتارهای جمعی مردم آن جامعه، دفع نگردد. مثال آن مانند دارویی است که به بدن بیماری تزریق می‌شود. در صورتی که بدن بیمار آن دارو را جذب کند و مواد دارویی بتوانند با سایر مواد موجود در بدن بیمار در یک تعادل فیزیولوژیک جدید قرار گیرند، می‌توانند در درمان بیمار موثر افتند. اما در صورتی که بهر دلیل بدن بیمار مواد دارویی را دفع کند، عوامل بیماری‌زا همچنان در بدن بیمار باقی مانده و نشانی از بهبود مشاهده نخواهد شد. تحولات اجتماعی و فرهنگی نیز به مثابه همان دارویی هستند که به بدن بیمار تزریق می‌شوند و موثر بودن آنها منوط به ایجاد تعادل جدیدی میان عوامل گوناگون فرهنگ اجتماعی است. بگونه‌ای که فاکتورهای جدید فرهنگی نیز در این تعادل قرار گرفته باشند. به عنوان مثالی از شریعت اسلام، می‌توان به موضوع حرمت نوشیدن شراب در دین اسلام اشاره نمود. حرام بودن نوشیدن شراب در قرآن کریم در سه مرحله صورت گرفته است. در ابتدا خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید که اگر از تو در مورد می و قمار پرسیدند، بگو که در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم دارد، لیکن گناهِش از نفعش بیشتر است (بقره- ۲۱۹). در مرحله بعد

خطاب به ایمان‌آوردندگان اعلام می‌دارد که در حال مستی به نماز نایستند، تا زمانی که بدانند چه می‌گویند (نساء- ۴۳) و در آخرین دستور در این خصوص، خداوند می‌فرماید که می، قمار و بتها پلید و از کارهای شیطان است، از آنها دوری کنید(مائده- ۹۰). بدینوسیله و در آخرین نوبت وحی، حکم حرمت نوشیدن شراب برای مسلمانان صادر می‌گردد. این موضوع نشان دهنده آن است که شارع حکیم به این امر وقوف داشته است که وارد نمودن یک مولفه فرهنگی جدید به درون فرهنگ جامعه‌ای که با آن مولفه فرهنگی بیگانه است، پیش از آنکه زمینه ورود آن مهیا شده باشد، باعث دفع آن مولفه خواهد شد و ضروری است که به مرور و همراه با میزان آمادگی جامعه، این تغییر و تحول در فرهنگ عمومی نیز صورت گیرد.

بنابر این پایین‌ترین و ضروری‌ترین لایه اجتماعی برای ایجاد یک تغییر و تحول عمیق و ماندگار، لایه فرهنگ عمومی جامعه است. به این لایه می‌توان لایه نیاز اجتماعی یا سطح نیاز نام نهاد.

- دومین سطح برای رسوخ تحولات اجتماعی، سطح ساختارهای اجتماعی است. به بیان دیگر هنگامی که اندیشه‌ای در فکر مردم وارد شد و تبدیل به گفتمان قالب در اندیشه جمعی گردید، به ظهور رساندن آن اندیشه، نیاز به ساختارهای جدید و یا تغییر و بازسازی ساختارهای قدیمی دارد. به عنوان مثال در زمان مشروطه و پس از ورود اندیشه‌های جدید از دنیای غرب به ایران توسط کسانی همچون آخوندزاده، ملک‌خان، آقاخان کرمانی، مستشارالدوله تبریزی و طالبوف و آشنایی مردم با مولفه‌های اصلی این اندیشه همچون داشتن حکومت عرفی و غیردینی، آموزش و پرورش به سبک جدید بجای مکتب‌خانه‌ها، تشکیل عدالت‌خانه و تربیت حقوقدانان و قضات با تحصیلات کلاسیک جدید بجای روحانیان که بر کرسی قضاوت تکیه زده بودند، تشکیل مجلس نمایندگان ملت و ..... نیاز به ایجاد ساختارهای اجتماعی و سیاسی جدیدی را از حکومت مطالبه نمود. به همین جهت نیز به مرور از اواخر دوره قاجار تا هنگام حکومت پهلوی اول و پهلوی دوم، قوه قضائیه مستقل به سبک جدید، مدارس و دانشگاه‌های جدید، مجلس شورا، ادارات دولتی به سبک و سیاق دولت‌های جدید، کارخانه‌های مدرن، مطبوعات و سایر لوازم مدرن شدن، وارد زندگی مردم ایران شد. اینها ساختارهای اجتماعی و سیاسی جدیدی بودند که امکان بروز و ظهور اندیشه‌های نو را که توسط اولین نسل روشنفکران ایرانی، از دنیای غرب وارد فرهنگ جمعی مردم شده بودند، به آنها می‌دادند. این سطح از تحولات اجتماعی را که منجر به تاسیس نهادها و ساختارهای جدید در حوزه اجتماع می‌گردد، می‌توان سطح ساختار اجتماعی و یا سطح سازمان نامید. در این سطح مردم بدنبال سازمانی خواهند بود که نیازهای فرهنگی جدید آنها را پاسخ دهد. نیازهایی که پیش از این توسط روشنفکران در منظومه فکری جامعه وارد گردیده است.

- اما بالاترین سطح بروز تغییرات اجتماعی که آشکارترین آن نیز هست، سطح کارکردها است. در این سطح صحبت بر سر آن است که نهادها و ساختارهای مدرن ایجاد شده در جامعه دارای چگونه کارکردی می‌باشند. به عبارت دیگر در این سطح منازعه بر سر آن است که نهادهای اجتماعی و سیاسی در جامعه که در پاسخ به یک نیاز و خواست جمعی ایجاد شده‌اند، تا چه حد به ماهیت اصلی خود نزدیک هستند و به چه میزان توانسته‌اند به رفع آن نیاز مدد رسانند. به عنوان مثال، تامل در این نکته که کارکرد پارلمان به عنوان محل تجمع نمایندگان مردم برای تصمیم‌گیری در امور کلان کشور و نظارت بر رفتار دولت، تا چه حد به رسالت واقعی خود نزدیک است، مطبوعات به عنوان رکن چهارم دموکراسی تا چه میزان توانسته‌اند در تثبیت دموکراسی موفق باشند، قوه قضائیه تا چه حد از سایر قوا استقلال دارد و مواردی از این دست، در سطح کارکرد مورد کنکاش و کاوش قرار می‌گیرند.

به بیان دیگر هر ساختار اجتماعی یا سیاسی، بر اساس نیازی خاص ایجاد می‌گردد و دارای کارکرد ویژه‌ای است. ایجاد این نیاز در سطح فرهنگ مطرح می‌گردد. سازمان متناسب با آن نیاز در سطح ساختار اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد و میزان کارایی و توانمندی آن سازمان در پاسخ به نیاز اولیه، در بحث مربوط به کارکرد مطالعه می‌شود.

نکته دوم- با این توضیحات، باز می‌گردیم به بررسی جنبش دوم خرداد. با نگاهی به تاریخ اندیشه سیاسی در جوامع مدرن، درمی‌یابیم که سیر تحولات اجتماعی در این جوامع بدین شکل بوده است که ابتدا توسط روشنفکران، نیاز و خواست جدیدی در ذهنیت جامعه ایجاد می‌گردیده. پس از غالب شدن این خواست و تبدیل شدن آن به یک گفت‌وگو غالب اجتماعی، حکومت‌ها نیز از روی تمایل یا به اکراه، با مردم همراه شده و به تجدید ساختارهای اجتماعی کهن و یا ایجاد ساختارهای جدید- بگونه‌ای که نیازهای تازه را پاسخگو باشد- می‌پرداختند. در ابتدا این نهادهای تازه، چندان همسو با آن خواست جمعی نبودند، لیکن به مرور و با نهادینه شدن اندیشه‌های جدید در بطن جامعه، این سازمان‌ها نیز در جایگاه واقعی خود قرار گرفته و کارکردی در راستای آنچه مطلوب مردم بوده است، پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر مسیر حرکت از پایین‌ترین لایه تحولات اجتماعی یا سطح نیاز، به سمت بالاترین لایه یا سطح کارکرد بوده است. به دیگر بیان زیربنای تحولات اجتماعی در این جوامع، نیاز جمعی به خواستی جدید همچون دموکراسی بوده است که بتدریج حول این نیاز سازمان‌های اجتماعی جدید شکل گرفته است و در نهایت نیز این سازمان‌ها یا نهادهای اجتماعی، جایگاه واقعی خود را یافته و نقش خود را در برقراری جامعه‌ای متحول و امروزی، ایفا نموده‌اند.

بر اساس این نظریه، به اعتقاد نگارنده جنبش دوم خرداد، حرکتی اجتماعی بود که برخلاف این روند، حرکت خود را از بالاترین سطح (سطح کارکرد) آغاز نمود و قصد آن داشت تا مسیر حرکت خود را به پایین و به سمت سطح نیاز فرهنگی ادامه دهد، لیکن در مسیر حرکت خود، در سطح ساختار ماند و از این سطح نتوانست پایین‌تر برود. به عبارت دیگر این جنبش بدلیل کارکردهای غلط نهادهای ایجاد شده، تلاش نمود که با قدرت بخشیدن به نهادهای مدنی همچون احزاب سیاسی، سازمان‌های مردم نهاد، مطبوعات مستقل، سندیکاها و تشکل‌های صنفی و نیز پاسخگو نمودن بخشی از ساختار حکومت در مقابل مردم، ضمن اصلاح کارکرد این نهادها، ساختارهای سیاسی و اجتماعی موجود را نیز به نوعی بازسازی نماید. لیکن به جهت آنکه زیرین‌ترین لایه یعنی سطح فرهنگ اجتماعی (سطح نیاز) متناسب با سطوح سازمان و کارکرد، رشد نیافته و متناسب با زمینه‌های فکری جنبش دوم خرداد نبود، این جنبش نتوانست به بار بنشیند. در عین حال درگیر شدن بیش از اندازه نیروهای اصلاح‌طلب در امور میدانی و در سطح کارکرد و در نتیجه بازماندن از توجه جدی به حوزه فرهنگ عمومی (سطح نیاز) و عدم توانمندی در جهت وارد نمودن مولفه‌های دموکراسی در فرهنگ عمومی، شرایطی را به وجود آورد که اصلاح‌طلبان از یکسو در مقابل حاکمیتی زخم‌خورده و مهیا به تمامی منابع مالی، نظامی و سیاسی قرار گرفتند و از سوی دیگر نیز نه تنها توده‌های مردم به مدد آنها برنخواستند که از اتفاق، چندان نیز از سقوط آنها ناخرسند نبودند. علت نیز جز این نبود که اصلاح‌طلبان در طول حضور خود در ساختار قدرت، مجال تغییر در ساختار فکری جامعه یا به عبارتی فرصت وارد کردن مفاهیم مرتبط با موضوع دموکراسی در منظومه فکری (پارادایم‌های ذهنی) جامعه را نیافتند. به همین جهت نیز خواست اصلاح‌طلبی وارد سطح نیاز در لایه فرهنگی جامعه نگردید و در همان سطح کارکرد باقی ماند. به بیان دیگر موضوع اصلاحات تبدیل به خواستی شد که قلیلی برای پاسخ به نیاز جمعی بدنبال پیاده‌سازی آن در جامعه بودند، غافل از آنکه برای بخش قابل توجهی از مردم، هنوز مفهوم دموکراسی تبدیل به یک خواست و نیاز واقعی نگردیده بود. معضل اصلی در آنجا است که هنوز کثیری از مردم ما نه دموکراسی را خوب می‌شناسند، نه بدان دلبسته‌اند و نه خلاء حضور آن را در زندگی خود احساس می‌کنند.

در چنین شرایطی شکست جنبش اصلاحات در سطوح سازمان و کارکرد طبیعی بود، چرا که هرگز نمی‌توان بر بستر فرهنگ استبداد، بنایی ماندگار از دموکراسی بر ساخت. بر همین اساس و در یک نگاه کلان و استراتژی بلندمدت، می‌بایست بدنبال آن بود که دموکراسی را در ذهن توده‌ها تبدیل به یک نیاز فرهنگی نمود. آنگاه مردمی اینچنین، نهادهای اجتماعی خود را بر اساس چنان نیازی سامان خواهند داد و در نهایت نیز بر چگونگی کارکرد این نهادها نظارت خواهند داشت. در چنین جامعه‌ای قطعاً نمی‌توان چندین رسانه مکتوب را به طرفه‌العینی بست یا با رد صلاحیت بی‌دلیل چند هزار

نفر، مردم را در انتخاب نمایندگان خود محدود نمود و یا به شیوه‌های مختلف، حقوق انسانی شهروندان را پایمال کرد. بیاد داشته باشیم که دموکراسی بیش از آنکه امری سیاسی باشد، امری فرهنگی است.

نکته آخر - اما این سخن به معنای عدم ضرورت حضور اصلاح‌طلبان در ساختار قدرت و پیشنهاد اشتغال کامل آنها به امور فرهنگی و تلاش در جهت آماده نمودن زیرساختهای فرهنگی جامعه پیش از ورود به عرصه سیاست، نیست. چرا که همه ما می‌دانیم با توجه به قدرت فائده حکومت در عرصه سیاست، اجتماع و فرهنگ از یکسو و ضعف تاریخی نهادهای مردمی در این دیار از سوی دیگر، قرار دادن نقطه آغاز حرکت‌های فرهنگی در فضایی غیر از ساختار حکومت، هزینه‌ای به مراتب افزون‌تر و اثرگذاری به مراتب محدودتر خواهد داشت. لیکن سخن آنجا است که اصلاح‌طلبان در نهایت تلاش خود را باید معطوف به رشد فرهنگی جامعه و آشنا ساختن مردم با مقوله دموکراسی نمایند. اصلاح‌طلبان نیازمند آن هستند که از سطوح کارکرد و سازمان عبور کرده و مفهوم دموکراسی را وارد سطح نیاز مردم نمایند و اینکار جز در فضایی آرام و بدون تنش امکان‌پذیر نخواهد بود. تنش سیاسی، قطبی کردن جامعه و بازی سیاست را به سمت و سوی بازی برنده - بازنده کشاندن، اصلاح‌طلبان را در سطح کارکرد، زمین‌گیر نموده و در نهایت تجربه شکست خورده دیگری از جنبش دموکراسی‌خواهی و اصلاح‌طلبی را رقم خواهد زد. بر این اساس در صورتی که اصلاح‌طلبان بتوانند مجدداً به عرصه قدرت بازگردند، برای ماندگاری جنبش اصلاحات، راهی جز تفهیم این موضوع به توده‌های مردم ندارند که سیاست نه فقط عرصه منازعه بر سر تصاحب قدرت؛ که مهم‌تر از آن، شیوه‌ای است برای بهتر زیستن. و این امر میسر نخواهد شد الا در فضایی بدون تنش و نزاع سیاسی. پیمودن راهی که هوشیاری می‌طلبد و قدرت تعامل. صبوری می‌خواهد و تلاش. ایمان می‌طلبد و اعتقادی راسخ به سرانجام روشن راه پرفراز و نشیب دموکراسی در ایران.